

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹) حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰) لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

### پیامبر و پیروان بر بصیرت دعوت می کنند

این که فرمودند: این راه من است، دعوت می کنم به سمت خدا «عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»؛ یعنی پیروان من هم این کار را می کنند، نه این که من خودم و پیروانم را دعوت می کنم! این جا «وَمَنِ اتَّبَعَنِي» فاعل است، نه مفعول! معنی اش این است که من با بصیرت دعوت می کنم و پیروان من هم همین کار را می کنند.

### تفاوت دعوت بر بصیرت با دعوت علمی

در این جا چند نکته خیلی مهم وجود دارد: یکی این که دعوت بر بصیرت غیر از دعوت صرفا علمی است. دعوت علمی و کار علمی و نظری کردن، مشخص نیست که بصیرت ایجاد کند یا نه! درباره خیلی ها قرآن می گوید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْمَىٰ وَأَلُو كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ» (یونس: ۴۳)؛ دارند به تو نگاه می کنند ولی اهل بصیرت نیستند؛ یعنی یک عده هستند که اهل نظر هستند ولی اهل بصر نیستند. در احوالات آدمها نگاه کنید می بینید کسانی بودند که به جهت نظری هیچ کم و کسر نداشتند. بنده به عنوان کسی که به فضل خدا دستی در قرآن دارم، دیده ام «مأمون» تسلطی بر قرآن دارد که حتی نمونه اش را در مراجع فعلی من کسی را در حد مأمون نمی شناسم؛ یعنی به قدری این شخص مسلط بر دقائق قرآن است که در احتجاجاتی که با امام رضا می کند، بسیار کدهای زیبایی می دهد و حتی با کد با امام رضا صحبت می کند؛ یعنی اینها حتی آیه را برای هم نمی خوانند و به هم کد می دهند! لذا اگر صرف بحث نظری باشد، این را قرآن به عنوان «علی بصیره»

نمی‌شناسد. بصیرت یعنی دیدن؛ طرف مطلب را ببیند، حالا نه این که لزوماً صور برزخی یک چیزی را ببیند! خود پیامبر «علی بصیرة» دعوت می‌کند. در بصیرت یک معنای عالی وجود دارد و صرفاً بحث نظری نیست.

### دین دعوت بی بصیرت را مردود می‌داند

نکته‌ی بعدی این که من دعوت می‌کنم بر بصیرت، اگر بگویی: آره! قرآن می‌گوید: تو چرا گفتی آره؟ اگر بگویی: نه! می‌گوید: چرا گفتی نه!

دین تقلیدی کورکورانه و این که دیگران چنان کردند و ما هم می‌کنیم، این دین رد است هم در روایات و هم در آیات. یک روایت از غرر روایات است: «إِنَّ اللَّهَ حَصَّنَ عِبَادَهُ بِأَيَّتَيْنِ»؛ خدا بنده‌هایش را با دو تا آیه گیر انداخته؛ یعنی دو تا دژ زده با دو آیه. که این دو آیه یکی در سوره اعراف است و یکی در سوره یونس که شما بخواهی بگویی آره! می‌گوید: چرا می‌گویی آره؟ بخواهی بگویی نه! می‌گوید: چرا می‌گویی نه؟ یعنی برای موضع خودتان نسبت به هر چیزی باید جواب بدهی که چرا آره و چرا نه؟ این جواب شما باید توجیه شده باشد. نمی‌توانی بگویی چون به ذهنم رسید پس جوابم مثبت است. جواب شما باید یا براساس تحقیق باشد، یا براساس تقلید متکی به تحقیق باشد؛ مثلاً بگوید: در این مسئله علمی و فقهی هر چه ایشان که متخصص این علم است، گفت می‌گویم. بالاخره نگهت می‌دارند و از تو پاسپورت می‌خواهند. روایت می‌گوید بین این آیه ۱۶۹ اعراف و آیه ۳۹ یونس گیر افتاده‌ای!

### انواع دعوت بی بصیرت در قرآن

در سوره اعراف دارد: «أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» (۱۶۹)؛ از تو میثاق گرفته‌اند که جز حق چیزی نگویی؛ یعنی اگر چیزی می‌خواهی بگویی، دلیل آن را بگو؛ چون راجع به هر چیزی بخواهی بگویی، یا در مورد فعل حق و یا تخلق به حق، یا راجع به اعتقادات داری موضع‌گیری می‌کنی. راجع به هر چه موضع‌گیری می‌کنی بالاخره یک قول علی الله است.

در سوره یونس دارد: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ» (۳۹)؛ تکذیب می‌کنی ندانسته. چرا می‌گویی نه؟

مردم بسته به روحیه‌شان یک عده هستند تابع و مرئوس هستند و یک عده پیشگام هستند. در آیه ۳ سوره حج می‌گوید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ»؛ کسانی هستند درباره خدا بدون علم حرف می‌زنند و جدال می‌کنند. اصلاً برای این‌ها مهم نیست که له یا علیه جدال کند، کلاً جدال بدون علم می‌کند، سرنوشت این‌ها این می‌شود که از هر شیطان متمرّد و سرکشی پیروی می‌کنند، خدا هم می‌گوید: «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ» (همان: ۴)؛ خلاصه او گمراه می‌شود و به عذاب سعیر دچار می‌شود.

حالا در آیه ۸ همین سوره درباره کسانی می‌گوید که روحیه رهبری و راهنمایی و سردمداری و جلوداری دارند: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ»؛ کسانی که بدون علم و هدایت و کتاب جدال می‌کنند «ثَانِيًا عَطْفُهُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَتَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ»؛ این‌ها کسانی هستند که یه کتی از سر غرور راه می‌روند و چون روحیه رهبری دارند، بقیه را گمراه می‌کنند.

این دین ماست که می‌گوید شما گیر افتاده‌اید! همین جوری راجع به احکام و اخلاق و اعتقادات و مسائل دین نمی‌توانید موضع‌گیری بکنید و حرف بزنید، بلکه باید با بصیرت باشد. بصیرت هم یک پرده از مسائل نظری بالاتر است، البته «أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ»؛ دعوت به سمت خدا باید با بصیرت باشد، البته ممکن است خرده ریزهای دین که جزء الفبای دین نیست [بصیرت به این معنا نخواهد] الفبای دین را باید شهود کرد: این‌که خدایی هست و خدا حکیم است. بهترین برنامه دست اوست، ولی شبهات ریز دین جزء الفباهای دین نیست.

این دین ماست که باید جواب بدهی چرا گفתי آره و چرا گفתי نه؟! دعوت هم که می‌کند باید به سمت خدا باشد و کسی به سمت خودش نمی‌تواند دعوت کند.

نکته بعد این‌که: «وَمَنْ أَتَّبَعْنِي» هم همین وظیفه را دارند. نگفته که «ادعو الی الله علی بصیره أنا و العلماء» که من دعوت می‌کنم به بصیرت و علما هم به بصیرت دعوت می‌کنند، منتها مراتب بصیرت هر کسی و نوع دعوت هر کسی متفاوت است. نوع دعوت کسی که در بازار هست یک کم معرفت می‌خواهد که بگوید: دروغ

نگویید! مال مردم را نخورید که رزق دست خداست. این را می‌گوید و به همین هم عمل می‌کند و به قطع و یقین بدانید که همین در دعوت خودش به سمت خیر و خوبی در حد خودش بصیرت ایجاد می‌کند. ما الان بازاری داریم که دیپلم هم ندارد، ولی قلبه‌ی نور است! آدم تا این را می‌بیند، بصیرت پیدا می‌کند. و اصلا لزومی ندارد حرف بزند. همین نوع منش و نوع معاملاتش و معادلاتش در بازار و این که چه موقع مغازه را تعطیل می‌کند و مسجد می‌رود و این که مستحباتش را چگونه رعایت می‌کند، این «علی بصیره» در حد خودش دارد دعوت می‌کند. و کم کم در بقیه یک بصیرتی به وجود می‌آورد.

### رابطه بصیرت و عصمت

اما آیا هر کس که صاحب بصیرت بشود معصوم می‌شود؟ نه! عصمت یک نصابی از بصیرت است. در بحث سامری دارید که وقتی از او می‌پرسند چرا چنین کاری کردی؟ می‌گوید: «بَصْرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» (طه: ۹۶)؛ من یک بصیرتی پیدا کردم که بقیه پیدا نکردند. او یک مشت خاک از زیر پای موسی برداشت و جریان گوساله سامری را به راه انداخت، یا بلعم باعورا صاحب بصیرت شد. آیه می‌گوید: «أَتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا» (اعراف: ۱۷۵)؛ آیات به او دادیم.

عصمت یک نصابی دارد؛ یعنی بصیرت باید به جایی برسد تا یک بصیرت معصومانه بشود؛ مثلا آیا شما تا بحال هوس کردید شیرابه سطل زباله را سر بکشید؟! اصلا به ذهنتان نرسیده؛ چون بصیرت این قدری شده که زشتی و بدبودن این را اصلا فکر نمی‌کنید و رد می‌کنید و این می‌شود رسیدن به مقام عصمت، ولی اگر بصیرت تکمیل نشده باشد؛ مثلا با این که مضرات کالباس را دکترا گفته‌اند و در کارخانه هم رفته باشی بوی گندش خفته‌تان می‌کند، ولی هنوز بصیرت شما به آن نصاب نرسیده که زشتی این را بفهمید، لذا نسبت به خوردن کالباس معصوم نیستید. لذا لزوما اگر کسی بصیرتی پیدا کند، به نصاب عصمت نمی‌رسد.

پس هر کس در نوع خودش وظیفه دارد به بصیرت دعوت کند و بحث علما نیست، البته وظیفه هر کسی متفاوت است. شما یک جوری به خدا دعوت می‌کنید و یک کسی ممکن است کارش شبهه‌زدایی و خرافه‌زدایی از دین باشد. هر کس در سطحی مردم را به دین دعوت می‌کند و همه هم باید این کار را بکنند. کسی نمی‌تواند

بگوید که دعوت به سمت الله به من چه ربطی دارد؟! نه تنها به شما ربط دارد، بلکه با بصیرت دعوت کردن هم به شما ربط دارد. و آن موقع یک نکته جدیدی از این استخراج می‌شود و آن این که کسی که دارد دعوت می‌کند و باید با بصیرت دعوت کند، خودش باید خصوصیتی داشته باشد و الا نمی‌تواند دعوت کند. اگر می‌بینید آیات شما را فقط با خوبی مواجه نمی‌کند، با خوبان مواجه می‌کند؛ مثلاً «بر»؛ یعنی خوبی حالا این آیه را معنا کنید! «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» (بقره: ۱۷۷)؛ خوبی این نیست که سرت را به چپ و راست بگردانی. خوبی به این نیست که قبله‌ات این طرف باشد یا آن طرف. یک موقع قبله بیت المقدس بوده و حالا قبله مکه است. «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ ولی خوبی این است «بر» آورده، در حالی که باید باشد «بر»؛ یعنی خوب کسی است که ... نه این که خوبی کسی است که ... ولی می‌گوید: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ یعنی خوبی را به خوبان گره می‌زند. یا در سوره زمر این آیه معروف است، ولی به قدری در دانشگاه این آیه «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر: ۹) را دستمالی کرده‌اند. در صورتی که قرآن برای خودش گفتمان دارد. اول این آیه بحث نماز شب است: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛ آیا آن کسانی که قانت و متواضع هستند و از خدا می‌ترسند و امید به رحمت خدا دارند، با کسان دیگر مساوی هستند؟

از قرآن و دین بعید است کسی را به مدارک علمی ارجاع بدهد و این که چه کسی چقدر مدرک دارد!

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسئله‌آموز صد (میلیون‌ها) مدرس شد

خود این نگار مکتب‌نرفته‌ی ما مگر چقدر مدرک داشت؟! این که نه حوزه رفته بود و نه دانشگاه! از مذاق دین

این بر نمی‌آید که آدم‌ها را به یکسری علوم مدرکی حواله دهد.

در این آیه که دارد «فَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر: ۱۸)؛ خیلی خوب است

کسانی که قول را می‌شنوند و بهترین آن را انتخاب می‌کنند. بعضی فکر می‌کنند این آیه یعنی بروید بگردید و

خوب فکر بکنید و به هر نتیجه‌ای که رسیدید رسیدید! در صورتی که باید قبل آیه را نگاه کرد. «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا

الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ»؛ کسانی که اجتناب از طاغوت می‌کنند که آن‌ها را

بپرستند و نوبه نوبه پیش خدا می‌روند. پشت بند هم از خدا نوبت می‌گیرند که بروند پیش خدا، بر این‌ها بشارت است، پس بشارت بده به بندگان که اقوال را می‌شنوند و بهترین آن را برمی‌گزینند. «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ این‌ها اهل لب و مغزند و اهل فکرنند و از آن طرف وقتی احسن الاقوال را می‌خواهد توضیح بدهد می‌گوید: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ» (فصلت: ۳۳) که باز بعضی دوباره این روایت «أنظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال» را گره می‌زند به عالم، در صورتی که ما فقط یک روایت نداریم که!

کل معارف بشری و نوع نگرش و همه اقوال را با همین یک روایت می‌خواهیم جمع کنیم! که به «ما قال» نگاه کن، ولی به «من قال» نگاه نکن! پس شما می‌توانی هر جا بنشینی، گوش بکنی، در صورتی که جمع‌بندی روایات ما این را نشان نمی‌دهد. اگر روایات جمع‌بندی بشود می‌فهمید جایگاه این روایت چیست؟ اگر یک کسی حرف خوبی زد، نگو خودت چرا عمل نمی‌کنی؟! مثلاً خودش همه را می‌پیچاند ولی به ما می‌گوید دروغ نگو! در صورتی که دیدید که قرآن چگونه خوبی را به خوبان گره می‌زند و خوبی را مستقل معنا نمی‌کند.

روایات ذیل آیه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس: ۲۴)؛ انسان باید به غذایش نگاه کند. البته یک بحث ظهوری دارد که مثلاً غذا را از کجا به دست می‌آورد و پول آن از کجا می‌آید؟ ولی از ائمه تفسیر این آیه را پرسیده‌اند، گفته‌اند: «العلم ممن يُؤْخَذُ»؛ باید ببیند علم را از چه کسی می‌گیرد و از سر چه سفره‌ای دارد برمی‌دارد؟ مطمئن باشید سفره آلوده غذایش آلوده است و لااقل غذاهای آلوده فراوان دارد. البته یک موقع طرف روئین‌تن است و می‌خواهد شبهات مطروحه را بررسی کند و جواب بدهد. حتی گفته‌اند: «لا تجعل بینک و بین الله عالما مفتونا بالدنیا»؛ یک عالم دنیا‌گرا را واسطه خودتان و خدا نکنید. اگر عالم مفتون به دنیا باشد «إِنِّ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ»؛ کمترین کاری که می‌کنیم حلاوت مناجات را از دلش می‌بریم. اگر واسطه گرفتن معارف عالمی مفتون به دنیا باشد. این که معارف را از چه کسی می‌گیرد مهم است. چون که رخ می‌کند. چون اگر عالم مفتون به دنیا باشد و آدم دنیا‌گرای دنیا‌زده‌ای باشد، در صورتی که دین آمده بگوید: این دنیا متاع قلیل است. خیر کثیر یک جای دیگر است. آمده دعوت بکند از دنیا به سمت آخرت. خوب این چه جویری می‌خواهد عالم دین باشد؟ و دین را تبلیغ بکند؟ اگر می‌بینی هر چه با او می‌پلکی حرف‌های

پولکی می‌زند... خیلی چیزها ممکن است برای شما ایراد نداشته باشد، ولی برای عالم و کسی که در مسیر علمی است ایراد دارد. برای همین زندگی به علم الهی سخت است. اگر کسی هوس کرد باید هوس همه‌اش را با هم بکند. با علوم الهی زندگی کردن این جور نیست که بگویی شما مهندسی و هر کاری می‌توانی بکنی و من طلبه‌ام و هر کاری می‌توانم بکنم! تو دود چراغ خوردی و من هم خورده‌ام و من هم می‌توانم هر کاری بکنم! اگر دیدید در نخ این است که ساعتش چه مدلی باید باشد، یا با موبایل‌های مختلف آن را ست می‌کند، این گیر است. مثلاً وقتی یک گزارشی از یک میلیاردی می‌کند، می‌بینی شیرینی و حلاوت مال دنیا انگار زیر زبان این هم هست. آدمی که دائم مشغول گوشی عوض کردن و دکور عوض کردن است و استشمام می‌شود که این آدم گیر دنیا افتاده، این آدم اگر مهندس خوبی هم بشود، ولی نمی‌تواند واسطه گرفتن معارف باشد، یا آدمی که دنبال صیغه کردن خانم‌ها باشد، این به درد گرفتن معارف نمی‌خورد. این آدم خودش گیر است، این عالم مفتون به دنیا است و این را واسطه نکن! چون این بصیرت ایجاد نمی‌کند. ممکن است به شما فقط یکسری علوم نظری انتقال بدهد، ولی «علی بصیره» نیست. شما حق دارید که بدانید زندگی آن کسی که دارید از او معارف را می‌گیرید چه مدلی است؟ با او بگردید ببینید آیا اهل دنیا است؟ اگر هست عطایش را به لقایش ببخشید! مگر ما آدم کم داریم؟ ما آقای امجد داریم و کسانی را داریم که تعلقاتشان نسبت به دنیا در حد مینی موم است. خوب علم را آدم از آن‌ها می‌گیرد.

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»

بنابر این حرف مهمی است که «أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» خودم انجام می‌دهم و جلو دار هستم و هرکسی که می‌خواهد تابع من باشد همین کار را می‌کند، منتها سطوح این‌ها فرق می‌کند.

ما روایت داریم که «كونوا دعاة الناس بغير السننكم»؛ دعوت‌کننده مردم باشید بدون زبان. همین که دارید عمل می‌کنید. نوع مردم گیر همین الفبای اخلاق و اعتقاد هستند. شما این پرونده‌های قضایی را ببینید! به ندرت مسائل پیچیده در آن هست. همه‌اش این است که این سر آن را کلاه گذاشته! این به وعده‌اش عمل نکرده! آن دروغ گفته! این خالی بسته! می‌بینید خلاف کاری‌های مردم روی الفبای اخلاق است. نه فقط در ایران بلکه در

کل دنیا که بررسی بکنید، پرونده‌هایی که پیچیدگی‌های حقوقی داشته باشد کم است، پس هر کس به حسبی که هست و زندگی‌ای که دارد می‌کند «علی بصیره» می‌تواند دعوت کند. و بعد قرآن این چنین ادامه می‌دهد.

(۱۰۹): «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ

عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ»

در بخش اول آیه چند محتوا گنجانده شده: اولاً نکته در «رجالا» بشر بودن رسولان است. می‌خواهد بگوید این‌ها ملک نیستند. در سوره انبیاء هم آمده «لجعلناه رجلا»؛ حتی اگر قرار بود ملک هم باشند آن‌ها باید از جنس رجل می‌بودند. انبیاء می‌گفتند: ما مثل شما هستیم. می‌خوریم، می‌پوشیم، در بازار راه می‌رویم.

در این زمینه مشرکین شبهاتی می‌کرده‌اند که در قرآن آمده Y از جمله این‌که می‌گفتند: چرا رسولان از جنس بشرند؟ چرا ملائکه نازل نمی‌شود؟ چرا کسی مواجه با ملک نمی‌شود؟ و قرآن این شبهات را جواب می‌دهد از جمله این‌که ملک نمی‌تواند الگو باشد. ملکی که نه شهوت دارد و نه غضب، می‌خواهد الگو شود برای آقایایی که هم شهوت دارد و هم غضب!

بعضی افراد که نقش الگو بودن ائمه را با همین حرف‌ها زائل می‌کنند، در واقع هیچ خدمتی به ائمه نمی‌کنند، بلکه دارند خیانت می‌کنند. چون یک جوری جلوه می‌دهند که گویا این‌ها آدم نبوده‌اند و از همان اول یک چیز دیگری بوده‌اند! در حالی‌که این‌ها با مجاهدت و یاری توفیق الهی به این‌جا رسیده‌اند و الا اگر این‌ها یک چیز دیگری هستند، چه الگویی برای ما هستند؟!

یا با شهدا در یک مقام دیگر همین کار را می‌کنند که شهدا یک کسانی بوده‌اند که از آسمان هفتم پایین آمده‌اند و رفته‌اند در آسمان هشتم! این‌ها اصلاً آدم نبودند، یک چیزهایی بودند! و فکر می‌کند این جوری که بگوید خیلی خوب می‌شود، در صورتی که این خیانت است. این شهید همینی بوده که مثل تو بوده، همین کسی بوده که دانشگاه می‌رفته، شهوت و غضب تو را داشته، شرایط تو را داشته، ولی این انتخاب را کرده. شهدا هیچ چیز خاصی هم نبودند. لا اقل من اخوی شهید خودم را دیده بودم دیگر! چیز خاصی نبودند، ولی زحمت کشیدند و چیز خاصی شدند.

اولا در آیه «رَجَالًا» جنبه بشریت انبیاء را می‌خواهد لحاظ بکند. دوم جنبه رجل بودنشان را. گاهی از تعبیر «رجل» «مرد» در نمی‌آید؛ مثل «رجال لا تلهيهم تجاره و لا بيع عن ذكر الله»، به معنی این نیست که زنان این‌گونه نیستند! یا این که مهم است که مردان این‌گونه باشند! که ظهور خود آیه هم این نیست، یا آیه «وعلى الاعراف رجال» در این تعبیر زنان هم مردانی هستند که... وقتی می‌گویند: فلان زن مرد بود؛ یعنی مرد میدان جهاد اکبر، پس فرقی ندارد این‌ها مرد هستند یا زن!

ولی در این آیه «رَجَالًا» مقصود این است که مردانی هستند و این‌ها از میان جنس مرد در می‌آیند. (برای وحی باید یک جایی را پیدا بکنیم و بحث آن را مستقل باز بکنیم که مثلا وحی به زنبور عسل چیست؟ وحی به مادر موسی چیست؟ وحی به تثبیت ملکی شدن چیست؟ وحی به حضرت فاطمه چیست؟ وحی به حضرت فاطمه و حضرت علی فرقی نداشته با آن وحی که به پیغمبر می‌شده، منتها در این ادعای نبوت وجود دارد. در روایت هم نشان می‌دهد که «یا علی انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا أنه لست بنبی»؛ هرچه که من می‌بینم تو هم می‌بینی و هر چه من می‌شنوم تو هم داری می‌شنوی الا این که تو نبی نیستی. در این ادعای نبوت و تشریح نبوده. ادعای تشریح هم مساوی اذیت شدن و خاکروبه خالی کردن روی سر و جنگ و جبهه و جدال است و چون چنین کاری دارد، مال رجال است<sup>۱</sup> وگرنه نبوت یک مقام معنوی دارد که ولایت است و مشترک است بین زن و مرد که نه مال زن است و نه مال مرد؛ چون که مال انسان است و انسان، آن روح لطیفه‌ی الهی، نه زن است و نه مرد.

در این جا یک پست اجرایی تعریف کرده‌اند به نام نبوت که فقط جنبه‌ی اجرائی دارد، مرد را مجری کرده‌اند برای این که روی سر زن خاکروبه خالی نکنند، درگیر جنگ نشود و مشکلات اجرائی را نبیند بر اساس آن تئوری‌ای که قرآن دارد، حتی در بحث مرجع تقلید شدن یا نشدن زن، بستگی دارد که شما مرجعیت را چه طوری تعریف کنی! زن مرجع‌پرور می‌تواند باشد ولی شاید مرجع نتواند بشود؛ یعنی می‌تواند حوزه‌ی درسی راه

---

<sup>۱</sup>. بحث خانواده در قرآن را باید یک زمانی باز بکنیم و این‌که نظر دین راجع به ارکان خانواده چیست؟ و نظر قرآن به عنوان سند اصلی. و تئوری دین راجع به نصف آدم‌ها و خانواده به عنوان اولین نهاد اجتماعی، جای بحث مفصل دارد.

بیندازد اگر سوادش از مردها بالاتر باشد و به مردها درس بدهد. اگر مرجعیت صرف یک کار علمی باشد، هیچ فرقی ندارد زن مرجع باشد یا مرد. اگر به این معنا زن مرجع نبوده برای این است که زنان به حوزه نرفته بودند و ته حوزه‌ی خانم‌ها همین جامعه الزهرا است کأن لم یکن شیئا مذکورا! که اوحدی‌ای از میان این‌ها درآمده که اهل این رشته و فن بوده‌اند. ما که تا به حال شاگرد خانم داشتیم اگر بگوییم بهتر از آقایان نمی‌فهمند، ولی کمتر از آقایان نیستند. یعنی بحث در فهم نیست، البته در یکسری مقوله‌ها مردها و در یکسری مقوله‌های دیگر خانم‌ها بهتر می‌فهمند؛ مثلا خانم‌ها به بحث‌های دقیق فلسفی کمتر علاقه نشان می‌دهند، ولی کسانی که علاقمندی از خودشان نشان می‌دهند، خیلی راحت و خیلی خوب می‌فهمند. خانمی شاگرد ما بود، داشت دکترای ریاضی می‌گرفت و پیش ما کفایه، یکی از درس‌های عالی حوزه را می‌خواند. هیچ کتاب اصولی دیگر هم نخوانده بود و یک ضرب آمده بود کفایه می‌خواند! ایشان به قدری خوب می‌فهمید و تحلیل می‌کرد! و یک تئوری در اصول داد که نظر صاحب کفایه را با یک تئوری ریاضی رد کرد! چه کسی می‌گوید زن نمی‌فهمد! یا این که این‌ها در عقولشان ضعیف هستند!

این نیست! بلکه مرجعیت صرف یک بحث اجرائی است و در بحث اجرائی رجال درگیر می‌شوند. اگر در قدیم می‌گفتند: زن نمی‌تواند مرجع باشد؛ چون اگر می‌خواست مرجع باشد، سایت که نداشت، پس باید گروه مردان می‌آمدند و گروه مردمی به دستبوسی حاج خانم می‌آمدند! این خانم برای خودش زندگی دارد و اصلا مرد او این اوضاع و احوال را نمی‌تواند تحمل کند، ولی اگر صرف بحث علمی باشد، زن و مرد ندارد، ولی اگر خارج از این، بحث اجرائی سنگین باشد؛ مثلا باید یک سری به جبهه‌ها بزند، این وظیفه را از دوش زن برداشته‌اند و این‌ها وظیفه رجال است. درباره عقول نساء بحث خواهیم کرد که آن در کدام موضع بوده؟، و بحث لب قرآنی و این که فرد بی‌مغز کیست و با مغز کیست؟! اولوالالباب چه کسانی هستند؟ در آیات انتهایی سوره آل عمران به صراحت می‌گوید: آن کسانی که لب دارند و مغز توی کله‌شان هست چه کسانی هستند؟ «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (۱۸۹)، شروع می‌کند به شمردن اولوالالباب که این صاحبان مغز و اندیشه و فکر چه کسانی هستند؟ «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (۱۹۱)؛ آن‌ها چون که مغز دارند سحر بلند می‌شوند و این آیات را می‌خوانند «رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ \* رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ» (۱۹۲-۱۹۳)؛ خدایا ما آن ندای آسمانی را شنیدیم و این «علی بصیره» یعنی همین! یعنی مطلب را گرفتیم. به ما گفتند ایمان بیاور و ما ایمان آوردیم. خوب است انسان به گشت و گذار نرسد و زودتر به این «منادیا ینادی» برسد. بعضی‌ها فکر می‌کنند جاهای دیگر خبری هست!

یکی از شاگردان دوره دبیرستان ما خیلی به ما علاقمند بود. وقتی آمد دانشگاه بعد از دو ترم احساس کرد ما ازاجیف به او تحویل دادیم و او را با این حرف‌های خدا- پیغمبری فریب داده‌ایم! آمد با من کات کرد و گفت: شما سال چهارم خیلی حرف‌های بی‌خودی می‌زدی! این که دین آرامش می‌دهد، ما که از دین آرامش نگرفتیم. دیگر چیزی نمانده بود که بگویم و در واقع این غزل خداحافظی بود. گفتیم: اگر جای دیگر می‌توانی آرامش پیدا کنی، برو بکن! برای ما هم خبر بیاور که پیامی غیر از دین هم هست و لذت و مناعت طبع در جای دیگر هم هست. من که همان را که ائمه گفته می‌گویم که «شَرِّقًا أَوْ غَرْبًا فَلَا يَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ»؛ شرق و غرب عالم را بگردید، هیچ حرف قابل اعتنایی جز این چیزی که ما اهل بیت گفتیم پیدا نمی‌کنید. بنده که فلسفه اسلامی و فلسفه غرب خوانده‌ام و این‌ها را تدریس می‌کنم هیچ حرف حسابی نیست مگر این که ائمه گفته‌اند. بالاخره ایشان سه سال پیش با من کات کرد ولی دو سال پیش مجدد زنگ زد که من همه دودها و مشروبات و پول وووو را آزمودم، ولی آرامش پیدا نشد و من می‌خواهم خودکشی کنم.

ببینید نیازی به امتحان و گشت و گذار نیست. یک ابتدائاتی را فطرت می‌گوید، فطرتی اگر دست‌نخورده مانده باشد، خودش دعوت به الله دارد. اگر فطرت دعوت به الله دارد و الله حکیم است و در دستوراتش همه حرف‌ها را زده است، چرا پیغمبر در عمرش «لیت و لعل»؛ ای کاش! نگفت؟! مگر مدیریت کارها به دست من است؟! مدیریت با آن خدایی است که حکیم است. چرا بگویم ای کاش آن گونه می‌شد؟! همین جوری که هست درست است. حالا شما می‌خواهی گیر بدهی که فقها دو جای آن را اشتباه کرده‌اند، یا حرف‌ها را در هرمنوتیک

می‌پنجانی! در صورتی که این‌ها الفبای دین است و گیر و خم و پیچ‌های بحث هرمنوتیک نیست. با این بحث‌های دین در مقام واقع، دین در مقام تحقق، دین در مقام نفس الامر، دین آن‌چنان که در فاهمه‌ی ما هست، مردم و خودتان را نیپچانید! دین یک دعوت صاف دارد و آن دعوت به خداست و بقیه‌ی آن هم هرچه قرآن گفته. همان الفبای دین، همان الفبای اخلاق. هی می‌گوید: بعدش چه؟ بعدش چه؟! چراغ ماشین مگر چند متر را روشن می‌کند؟ ولی از این جا تا مشهد را در شب می‌شود با آن رفت! تو جلو برو، ده متر به ده متر راهت روشن می‌شود. نگو ته آن کجاست؟ باید با علم ته آن روشن بشود! باید جلو رفت. می‌بینید آقای بهجت معلم اخلاق است، ولی کلاس اخلاق نگذاشت.

به علامه طباطبائی می‌گفتند: کلاس اخلاق بگذارید، می‌گفت: بروید همین را که هست عمل کنید، ته آن در می‌آید که چیست؟ قدم به قدم در می‌آید. علامه طباطبائی به آن عظمت کلاس اخلاق نگذاشت!

بروید قرآن بخوانید. همان را که قرآن و معارف گفته. اینقدر خودتان را نیپچانید! الان کلاس‌هایی هست به نام بنیان که [ادعا دارد] انسان متحول می‌شود! ته این کلاس‌ها به این می‌رسد که شما صاحب قدرت بشوی و درخت را از ریشه دریاوری! که چی مثلاً؟! مگر هدف خلقت این بود که تو به این قابلیت برسی؟

این آیات آل عمران می‌رسد به آیه ۱۹۵ که با صراحت تمام می‌گوید: که بین ذکر و انثی در اولولالباب فرقی نیست «فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى»؛ خدا استجابت کرد و عملشان را هم ضایع نمی‌کند. آن لَبّی که مطرح می‌کند نه مخصوص زن است و نه مرد، ولی «رجالاً» یعنی مرد و حالا تضييع حقوق بانوان شد که ما پیغمبر زن نداریم! نه! اما اگر زن نمی‌توانست ولی الله و مقرب الهی بشود، واقعا به زن اجحاف شده بود. بعضی فکر کرده‌اند مقرب شدن یعنی بتواند یک عالمه کلام را به هم بدوزد! پس این مرد مقرب است و آن زنی که بچه‌دار است مقرب نیست! بلکه این‌ها بستگی دارد و فرد از لابلاي این قرآن می‌تواند جهنم برود؛ مثل مأمون که ما در مراجع خودمان مثل او در تسلط به قرآن نداریم! (این ادعا را می‌توانم اثبات کنم) و می‌تواند از لابلاي بچه‌داری به بهشت برود. اصلاً آن کاری که مادر می‌کند، من تازه فهمیده‌ام چه کار می‌کند! آن کار عاشقانه‌ای که او می‌کند.

تا این که این وظیفه را چه کسی در چه می بیند؟! این که وظایف مقطعی خودش را چگونه می بیند؟ بعضی اصرار دارند که زن باید درس بخواند و وقتی بچه دار شد نمی تواند درس بخواند! البته در یک مقطعی تا بچه ها به سن مدرسه برسند نمی تواند، ولی آیا درس نمی خواند یعنی چیزی گیرش نمی آید؟! نه! این جور نیست، بلکه واقعا اگر بخواند چیز گیرش می آید. کما این که اگر کسی بخواند از قرآن چیز گیرش می آید و اگر نخواهد از قرآن هم چیزی گیرش نمی آید. باید ببینیم دین چه ملاکی را تعریف می کند.

نکته ی دیگر آیه ۱۰۹ یوسف «مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» است؛ این که این ها از اهل قری بودند. قبلا گریزی به بحث بادیه نشینی زدیم و این که روستانشینی در قرآن نهی شده است! و حتی بدترین جملات را راجع به بادیه نشینی دارد! بعضی فکر می کنند اعراب جمع عرب است! اعراب جمع است ولی مفرد ندارد و به معنی عرب ها نیست. جمع عرب، عرب است و اعراب یعنی بادیه نشینی و صحراننشینی و دور از معارف واقع شدن که اصلا نهی شده. قرآن دارد: «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ» (توبه: ۹۷)؛ از همه بدتر این اعراب هستند! ممکن است در این ها که گذاری مختصری لطافت و صفای دلی در این بادیه نشینی پیدا بشود، ولی خیلی چیزها ندارند. این ها حدود ما انزل الله را نمی دانند.

کسانی که مسافرت جهادی در این روستاها می روند، می بینند در این روستاها تنگ و دور افتاده می پرسند: آقا شما عالم دارید؟ می گوید: نه! سواد و جلسه قرآن دارید؟ می گوید: نه! پس این جا چه کار می کنید؟ - این جا بزهایمان را می یابیم، پس این معارف مال کیست؟ قرآن مال کجاست؟

یک فکر جهادی مبتنی بر کارهای دینی شاید در این جا کار دیگری بکند. ما نمی توانیم برای همه این بادیه ها عالم بفرستیم، ولی باید کاری کرد! کار جهادی فقط این نیست که شکم این ها پر بشود! شاید لازم باشد بعضی روستاها تجمیع بشود تا بتوانید برای این ها عالم و معلم بیاورید. کسی را بیاورید که برای این ها حرف بزند و مبلغ دین باشد. خیلی چیزها نمی دانند! در روستا باید از ابتدائیات ابتدائیات صحبت کنیم. اصلا نمی توانی به او حرف بگویی! نمی توانی با او حرف بزنی! این ها یک بگ گراندهایی درست می کند که اگر کسی بخواند براساس آیات قرآن کار جهادی بکند، شاید باید کار دیگری بکند. کدام حوزه های علمی می تواند روستاها را پراکنده ده

خانواره را ساپورت بکند؟ من به این جمله امام ایمان دارم که «محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است» که اگر محرم و صفر نبود، اسلام از این روستاها برداشته شده بود. این‌ها حتی وضو و غسلشان را بلد نیستند!

بحث شهرنشینی به معنای پز شهرنشینی نیست. شهرنشینی یعنی جایی که عالم، معلم، جلسه، هیئت و معارف داشته باشد. البته شکر باید کرد؛ یعنی باید به این همه جلسات خوب در تهران رفت.

لذا پیامبر باید «مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» در بیاید. اگر قری در مقابل مدینه باشد یک بحث و یک حرفی است و اگر قری مستقل به کار برود به معنی آبادی‌ای است که معارفی در آن منتقل بشود. مردم مکه زودتر به پیغمبر ایمان آوردند یا مردم مدینه؟ مدینه! و شما تعجب نمی‌کنید چرا مدینه؟! در چه پروسه‌ای این‌ها ایمان آوردند؟ مکه آبادی بود ولی مدینه برای خودش شهری بود و مناسباتی داشت! پیغمبر ۱۳ سال در مکه پدر خودش را درآورد، ولی مردم مدینه به شدت آماده‌تر بودند برای دیدن پیغمبر. در داستان اختلاف اوس و خزرج برای خودشان پادشاهی به نام عبدالله بن اُبی انتخاب می‌کنند و داشتند این پادشاهشان را سمت مکه می‌آوردند، به پیغمبر برخورد می‌کنند و تا به پیغمبر برخورد می‌کنند، از پیغمبر دعوت می‌کنند به مدینه بیایند. چرا مدینه آماده‌تر بود؟ البته دلائل دیگری هم دارد از جمله این که هم‌شهری بودن خودش حجاب است. می‌دانید آخرین شهری که به انقلاب پیوست، خمین بود! درحقیقت بی‌بخارترین شهر انقلابی خمین بود با این که امام از دل آن شهر بیرون آمده بود.

در روایت هم داریم «أزهد الناس في العالم بنوه ثم قرابته ثم جيرانه»؛ بی‌رغبت‌ترین آدم به عالم بچه‌های او هستند. آفت عالم شدن این است که بچه‌هایش به او بی‌رغبت هستند و بعد خویشاوندان او و بعد همسایه‌های او. این که می‌بینید بچه‌های علما بد در می‌آیند، یک دلیلش این است؛ چون این پدر جاهای دیگر منبر می‌رود، ولی در خانه که منبر نمی‌رود. خانه جای انس و خنده و شام و نهار خوردن و تلویزیون نگاه کردن است. من خودم احساس کردم کسانی هستند کلی این در و آن در می‌زند که یک ربع وقت بگیرد تا سؤالاتش را بپرسد، بعد ساعت‌ها در کنار فامیل‌ها هست و می‌داند که مشکل دارد ولی کاری به عالمی که در فامیل ندارد! این بی‌رغبت

است. الان اگر به ما بگویند: آن هم دوره‌ای تو در دبیرستان یکی از اولیای خدا شده، می‌گوییم: برو بابا جوجه! ما با این فوتبال بازی می‌کردیم. یعنی اصلاً آدم نمی‌تواند قبول بکند و این یک نکته‌ی خیلی بزرگی را رقم می‌زند در بحث «حجاب هم‌عصری»، «حجاب هم‌شهری بودن». اگر می‌بینید امثال آقای X می‌نشینند این طرف و آن طرف می‌گویند: شأن ائمه این چیزی نیست که شما می‌گویید به دلیل این که تلقی افراد هم‌زمان خودشان این نبوده، در صورتی که این دلیل نیست. اتفاقاً این ضد دلیل است. امیرالمؤمنین قسیم النار و الجنة است و حالا کسی که هم‌بازی امیرالمؤمنین بوده می‌تواند چنین تلقی‌ای از امیرالمؤمنین داشته باشد؟! اتفاقاً هم‌عصر بودن خودش حجاب است. البته این همه حرف نیست که شما بگویید کسی نرود عالم بشود، چون بچه‌هایش بد می‌شوند. ما «وکان ابوہما صالحا» هم داریم که اگر پدر و مادر صالح باشند، خدا یک خضرِ راهی را برای بچه‌ها می‌فرستد. البته پدر و مادر نباید وظیفه‌شان را فراموش کنند؛ مثلاً عالمی است که در خانه پیدایش نمی‌شود و همه‌اش بالای منبر است و اصلاً بچه‌ها بابا و اخلاق بابا را نمی‌بینند، یا اگر می‌بینند یک برج زهر مار می‌بینند!

ما یک نفر را گره می‌زنیم به تمام آشنایانش و او را در این مقوله می‌سنجیم. من خودم فکر می‌کردم اگر پیغمبر در گزینش این ادارات شرکت می‌کرد، قطعاً رد شده بود! چون یک عمویش ابوجهل است که زن او حماله الحطب است. (خدا این قضیه را رسانه‌ای کرده و کلاً آبرویش را برده) یک عمویش هم ابوسفیان است. یک پدر خانمش ابوبکر است و یک پدر خانمش عمر است. دیگر از این بدتر نمی‌شد! کلاً ما یک نفر را با مجموعه‌ی آشنایانش می‌فهمیم، ولی از بستگان امیر المؤمنین یکی می‌شود جعفر طیار و یکی جعفر طرار که پسر امام هادی هم هست، پس نمی‌شود ملاک این باشد که مجموعه مرتب‌ترین این فرد چه کسانی هستند. دین این ملاک را خیلی رو نمی‌کند. بدترین فامیل‌ها را پیغمبر داشته، البته در بحث ازدواج فرق می‌کند؛ چون افراد گرایشانی به خانواده‌هایشان دارند و چیزهایی از خانواده گرفته‌اند، ولی اگر یک آدم سلیم‌النفسی پیدا شد، او را با مجموعه اطرافیانش نسنجید. گاهی کسی اصلاً گرایشی هم به خانواده‌اش ندارد. کسانی از مشرکین مکه که می‌آمدند مسلمان می‌شدند و نوعاً جوانان این اتفاق برایشان می‌افتاد، این‌ها در دل انصار می‌آمدند و ازدواج

می کردند. ما یک نظامی چیده ایم که خیلی سخت شده؛ انگار که این آدم اصلاً مستقل نیست و ۸٪ بقیه است و ۲۰٪ هم خودش است! اگر در نسل او یک آدم بد باشد می گوییم این آدم ضایعی است.

این را هم نمی شود گفت که چرا بچه آقای X این جور است، پس لابد خودش هم آدم حسابی نیست! این که داریم «الحقنا لهم ذریتهم» درباره نوح گفته اند «انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح»؛ این اساساً اهل تو نیست. اصلاً با تو نسبتی ندارد. در حقیقت نسبت ها در دین پاره می شود. نسبتی وجود ندارد. یکی از بزرگان می فرمود: در روز قیامت هزاران شاگردی که یک عالم تربیت کرده می شوند ذراری او و این ها بچه های او هستند.

چند چیز را باید در دین دید ۱- «قوانفسکم و اهلکم نارا»؛ هوای خودتان و اهلتان را داشته باشید به عنوان اولین نهاد اجتماعی؛ یعنی موظف این نهاد هستید. ۲- «وکان ابوہما صالحا» ۳- «ازهد الناس فی العالم بنوہ ثم قرابته ثم جیرانہ» ۴- ذریه ی فرد در قیامت همین چند تا که نیستند! ممکن است کسی هزاران ذراری داشته باشد! «الحقنا لهم ذریتهم» ۵- «انه لیس من اهلک»؛ ممکن است فرزند آدم فرزند آدم نباشد! و کلاً رشته را می برد. حالا از برآیند این ها چه در می آید؟

صلوات!